

۲۷۵} آنان که همی ربا خورند بر نخیزند مگر همچون کسی که شیطان با مس خود وی را به آشافتگی دچار ساخته، این بدان سبب است که گفته‌اند: همانا بیع مانند ربات است و حال آنکه خدا بیع را روا و ربا را ناروا فرموده است. پس آنکه پندی آیدش از سوی پروردگارش و باز است، برای اوست مال گذشته و کارش با خداست، و هر که بازگردد پس همین‌ها یاران آتش‌اند همین‌ها در آن جاودانند.

۲۷۶} خدارو به کاهیدگی و تابودی می‌برد ربا را و همی افزاید صدقات را و خدا دوست نمی‌دارد هیچ ناسپاس گنه کار را.

۲۷۷} همانا کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند و نماز را به پا داشته‌اند و زکات داده‌اند، آن‌ها راست پاداششان نزد پروردگارشان و نه ترسی بر آن‌هاست و نه اندوه‌گین می‌شوند.

۲۷۸} هان‌ای کسانی که ایمان آورده‌اید! پرواگیرید خدای را و اگزارید مانده از ربا را اگر هستید از مؤمنان.

۲۷۹} اگر چنین نکرده باشید پس آماده و پذیرای جنگی شوید که از سوی خدا و پیمبر اوست و اگر توبه کنید، پس برای شماست سرمایه‌هاتان، نه ستم کنید و نه ستم شوید.

۲۸۰} اگر وام‌ده دچار تگ دستی باشد، پس مهلتی باید تا گشایشی یابد و [اگر ندارد] بخشیدن بهتر است برای شما اگر دانسته باشید.

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الْرِّبَا لَا يَقُولُونَ إِلَّا كَمَا يَقُولُ الَّذِي يَتَعَجَّبُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسَّ ذُلِّكَ بِإِنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الْرِّبَا وَأَحَلَ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَمَ الْرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةً مِنْ رَبِّهِ فَانْهَى فَلَمَّا مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٧٥﴾

يَمْحَقُ اللَّهُ الْرِّبَا وَ يُرِيبِي الصَّدَقَاتِ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ﴿٢٧٦﴾

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرٌ هُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٧٧﴾

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَتَقُوا اللَّهَ وَدَرُوا مَا بَقَى مِنَ الْرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٧٨﴾

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأَذْنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ ثَبُّتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ﴿٢٧٩﴾

وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَنْظِرُهُ إِلَى مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدِّقُوا خَيْرُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٨٠﴾



{۲۸۱} پروا باید روزی را که برگردانده شوید در آن به سوی خدا، پس کاملاً باز باید هر که آنچه را فراهم آورده است و آنان ستم نشوند.

{۲۸۲} هان ای کسانی که ایمان آورده اید! آن گاه که داد و ستد کنید با وامی تا مدتی نام برده، پس بنویسید آن را. و باید بنویسد در میان شما نویسنده‌ای به عدل. و باید نویسنده سر باز زند از نوشتن آن چنان که خدا وی را آموخته است. پس باید او بنویسد و آنکه حق بر اوست املاکند و پروا گیرد خدای پروردگارش را و نکاهد از آن چیزی را. پس اگر آنکه حق به عهده اوست سبک خرد یا ناتوان باشد و یا نتواند خود املاکند باید املاکند ولی او به عدل. و گواه گیرید دو تن گواه از مردان خود، پس اگر دو گواه مرد نبودند، پس یک مرد و دو زن از کسانی که رضایت دارید از گواهان که اگر یکی از آن فراموش کرد پس یکی شان دیگری را به یاد آورد. و باید گواهان سر باز زنند آن گاه که خوانده شوند. و خسته نشود از اینکه بنویسید آن را، خرد باشد یا کلان تا زمان سر رسیدش. این‌ها که بیان شد دادگرانه‌تر است نزد خدا و استوارتر است برای گواهی و نزدیکتر است به آنکه شک و بداندیشی به شما راه نیابد؛ مگر آن که داد و ستد نقدی باشد که میان خود دست به دست بگردانید؛ پس در این صورت گناهی بر شما نیست که بنویسید آن را. و گواه آرید آن گاه که داد و ستد می‌کنید. و باید زیان رسدن به نویسنده و نه به گواهی دهنده، و اگر چنین

وَأَتَقْوَا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ  
 كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۲۸۱  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينِ إِلَيْ  
 أَجْلٍ مُسَمَّىٌ فَاكْتُبُوهُ وَلَا يَكْتُبُ بَيْنَكُمْ كَا تِبْ  
 بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَا تِبْ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا  
 عَلِمَهُ اللَّهُ فَلَيَكْتُبْ وَلَا يُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ  
 الْحَقُّ وَلَا يَسْتَقِي اللَّهُ رَبُّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ  
 شَيْئًا فَإِنَّ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ  
 ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمْلِلَ هُوَ  
 فَلَيُمْلِلِ وَلِيُمْلِلِ بِالْعَدْلِ وَأَسْتَشْهِدُوا  
 شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا  
 رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَأَمْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرَضَوْنَ  
 مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضْلِلَ إِحْدَاهُمَا فَتَذَكَّرَ  
 إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا  
 مَا دُعُوا وَلَا تَسَامُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ  
 كَبِيرًا إِلَى أَجْلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ  
 وَأَقْوَمُ لِلشُّهَادَةِ وَأَدْنَى أَلَا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ  
 تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ  
 فَلَيَسْ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَا تَكْتُبُوهَا  
 وَأَشْهُدُوا إِذَا تَبَايعُتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَا تِبْ وَلَا

شَهِيدٌ وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ  
وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعْلَمُ كُمْ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ

شَيْءٍ عَلِيهِمْ

وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كَا تِبَأً  
فَرِهَانٌ مَقْبُوضَهُ فَإِنَّ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً  
فَلَيُؤْدِدَ الَّذِي أَوْتُمِنَ أَمَانَتَهُ وَ لِيُتَقَبَّلَ اللَّهَ رَبَّهُ  
وَلَا تَكْمُوا الشَّهَادَهُ وَمَنْ يَكْمُمْهَا فَإِنَّهُ

آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيهِمْ

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ  
وَ إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ  
يُحَاسِبُكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَعْفُرُ لِمَنْ يَشَاءُ  
وَيَعْذِبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

قَدِيرٌ

## کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

### شرح لغات

**ربا** : افزایش، برآمدگی، افزایش سرمایه، از **رَبَوَ** (فعل ماضی) : افزوده شد. نمو کرد، رشد یافت.

**یتَخَبَط** مضارع «تَخَبَط»: واداشتن پی در پی به خبط و یا پذیرش خبط، پریشانی در اندیشه و راهروی، راه نامستقیم پیمودن، ناموزون قدمزدن، در تاریکی و به حال سرگردانی رفتن، بدون اندیشه و بینش دست به کاری زدن، چیزی را پایمال کردن.  
**سَلْفَ**: گذشت، پیشی گرفت، مال را به وام و یا بیش از استحقاق یا پیش از سرسید، داد.



یمحت مضارع «مَحْقٌ»: کاستگی بی در پی، همی نقصان یافتن و تاریک شدن، نابودگشتن، از میان رفتن آثار و صفات. تاریکی تدریجی ماه در روزهای آخر آن. **فَأَذْنُوا:** (با همزه بی مد) امر از «آذن»: اجازه داد، روا داشت، راه داد، گوش به فرمان بود. (با الف ممدوده) از «آذن»: اعلام کرد، مطلبی را با صدای بلند رساند، اذان گفت.

**نظرةً** از «انظار»: مهلت، تأخیر در مطالبه. از نظر: نگریستن، اندیشه آگاهانه، داوری.

ميسرة از «يسرا و يسار»: آسانی، گشایش، توانگری.  
**يملل**، امر از «املاال»: بیان مطلبی برای نوشتن دیگری «دیکته کردن». از مل: زیر دوزی، تفتیدن آهن، زیر و رو کردن، اندوهگین شدن.  
**لایخس**، نهی از «بخس»: کاستن حق، ستم روا داشتن، چشممش را از حدقه بیرون آوردن.

لاتساؤما از «سآمت»: خستگی، دردمندی.

رهان: گروگان، مالی را به گروگان دادن.

### کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُولُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ». ربا در مقابل انفاق و ریاخوار در مقابل متفق است. از این رو این آیات با آیات انفاق، تناسب تقابل و تضاد دارد: منافق، از خود و علاقه مالی خود می‌گذرد و باز و گستردۀ می‌شود، به دیگران مایه حیاتی می‌دهد و آن را چون خون در بدن اجتماع به گردش در می‌آورد، استعدادها را شکوفا و چهره‌ها را باز می‌گرداند، روابط را در پایه محبت و پیوستگی دل‌ها و همکاری استوار می‌سازد و با دادن مال و فکر و همت خود، بی نظر به پاداش و منت، محیط خرم و مثمر فراهم می‌کند: «كَتَّلَ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ...». در

مقابل، ریاخوارکه بی هیچ خدمت و عملی، مایه حیاتی دیگران را می‌مکد و در خود انباشته می‌کند و به درون خود می‌پیچد، راکد و مخبط می‌شود، استعدادها را خشک، دلها را پر از کینه و خشم و روابط فطری و طبیعی را آن چنان گسیخته می‌سازد تا در یک سو طبقه سودپرست و ستمگر و خشن و در سوی دیگر طبقه ستمزده و رنجور و در بند، پدید می‌آید. و همین آغاز شکاف و صفحه‌بندی اجتماع است که در پی آن نیروهای معنوی و مادی یکسر مصروف ستیزه و نگهداری طبقه می‌شود و سپس انقلاب و جنگ‌های محدود و نامحدود.

«اکل»، کنایه از انباشتن مال و آزمندی است. از این رو که آغاز مال اندوزی و سودجویی برای اشباع شکم و رفع گرسنگی و سپس اشباع دیگر شهوت و هوس‌ها، آن‌گاه اشباع غریزه خشم و ستمگری است تا اموال خلق را از طریق سود بی‌مایه به یغما برد و همه حقوق را هضم و بلع کند. «ربا»، به مفهوم لغوی، هرگونه سودبری و افزایش‌جویی است. «الربا»، در این آیات، به ریای متعارف آن زمان اشاره دارد که مالی را در مدت معین و با سود معینی به قرض می‌دادند و چون زمان آن می‌رسید و وام‌گیرنده توان پرداخت نداشت، سود بالای سود می‌آمد و همی افزایش (ربو) می‌یافت تا همه دارایی وام‌گیرنده و بسا خود و زن و فرزندش را به غارت و اسارت می‌بردند. «ربا»، در سنّت و فقه اسلامی، انواع و حدودی دارد: مبادله پول با سود و مبادله دو کالایی که از یک نوع و مکمل یا موزون باشد با اضافه، چه به صورت نقد و یا وام و نسیه. چون پول وسیله مبادله و این گونه کالاهای بیشتر از مواد غذایی و مورد نیاز عمومی است و نیز در یک نوع کالا، به تقریب یک مقدار نیرو و کار مصرف می‌شود که در فقه اسلامی به تفصیل تبیین شده است.<sup>۱</sup>

۱. نک: کتاب اسلام و مالکیت (مؤلف). جلد ۸ مجموعه آثار (مباحث اقتصادی)، ص ۱۷۲ تا ۱۷۷.



«لَا يَقُولُونَ إِلَّا كَمَا يَقُولُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ». تمثيل و تصويری از اندیشه و روحیه و راه و روش ریاخوار است. چون این تمثیل، مطلق آمده، نشاید که فقط دریاره آخرت و زندگی واپسین ریاخوار باشد. حصر این تمثیل، اشعار به این واقعیت دارد که هر کسی را قیامی است و قیام ریاخوار بدین گونه است. زیرا حرکات درونی واستعدادهای در حال رشد و انگیزه‌های نیازمندی، پیوسته انسان را به قیام قوای فکری و عملی و امی دارد و همین که روی به سوی هدف‌های برتر و در مسیر و سنن طبیعی و اجتماعی واقع و هماهنگ شد، با قیام مستقیم و در راه رشد قوا و تولید و مصرف و خیر و با قدم‌های ثابت پیش می‌رود. و چون ریاخواری، انحراف از این مسیر انسانی و طبیعی است، ریاخوار دچار خبط زدگی در اندیشه و آشتفتگی می‌شود. او مال را که وسیله تحرک و رشد همه جانبه فرد و اجتماع است، چون هدفی می‌پنداشد که همی برای جمع و تمرکز آن به هر راه که باشد باید بکوشد. و نزدیک‌ترین راه برای او همین ریاست که بدون زحمت و خدمت، خون طبقه مولد و کوشنا را بمکد و به پیکر ناموزون خود افزاید و استعدادهای روحیش را کد بماند. و آن چنان خوبی سودجویی فکر و مشاعر او را می‌گیرد که اندیشه و پرونده خیالش جز در محور آن نمی‌چرخد و در نظرگاه او مقیاس همه ارزش‌ها همین سود می‌شود و می‌کوشد که همه مواهب عقلی و انسانی و قوانین و نظمات و معلومات و کار و تولید را برای سودبری خود استخدام کند. و چون روش و منش او با سنن طبیعی و مصالح مردم تضاد دارد و دشمنی قربانی شدگان و ستم‌زدگان را نسبت به خود احساس می‌کند، خوبی کینه‌جویی و بداندیشی نسبت به مردم نیز در او راسخ می‌شود. از ترکیب خوبی سودجویی و کینه‌توزی نامحدود، خوبی درنگی و حسد و تملق و عقدة حقارت و خود بزرگ‌بینی در درونش ریشه می‌گیرد. از این پس دیگر نه بینش روشنی دارد که راه تعالی و کمال را دریابد و نه وجودان بیداری که

احساس به رحمت و عطف به دیگران داشته باشد. پیوسته چهره‌اش دگرگون می‌شود؛ گاه خوی درندگی و قدرت‌نمایی، گاه زیونی و تملق، تا محیط زندگی اش چگونه باشد و با چه کسانی روبه رو شود. در هر حال، پیوسته در نگرانی و آشفتگی به سر می‌برد و به خود می‌پیچد. این حالات در گفتار و کردار و حرکات چشم و دست و پایش نمایان است: «**كَالَّذِي يَتَخَبَّطُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ**». ریاخوار ددمنش و دیوخری، چون دیوانه‌ای است که همی دست و پا می‌زند و به دور خود می‌گردد. «**الْتَّخَبَطُ، الْضَّرُبُ عَلَى غَيْرِ اسْتِوَاءٍ**»: (تَخَبَطُ، دست و پا زدن نامستقیم و آشفته است). و یا چون شبکوری که در تاریکی سردرگم است: «**هُوَ يَخْبُطُ خَبْطَ عَشَوَاءٍ**»: (در تاریکی سردرگم شده به این سو و آن سو می‌رود). اجتماعی که ریاخواری در آن شایع شود و پایه اقتصادش گردد، نیز همچون ریاخوار، آشفته و ناموزون و سردرگم و نابسامان (مخبط) می‌گردد. زیرا افراد و گروه ریاخوار که مایه و خون اقتصادی را می‌مکند، پیوسته متورم و درشت می‌شوند و گروه مولد و کارگر که چون دست و پای اجتماعی‌اند، لاغر و ناتوان. چنین اجتماعی نمی‌تواند قیام و حرکت اقتصادی و فکری و اخلاقی سالم و ثابت و پیشرو داشته باشد. مگر نه این است که مال، پایه طبیعی قیام همه جانبه است و اختلال در تولید و توزیع و گردش سالم آن قیام را مختل و مخبط می‌گرداند؟ قرآن مبین بیان‌کننده همین اصل طبیعی و اجتماعی است: «**وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَاماً**<sup>۱</sup>»: (اموال خود را که خداوند وسیله قیام برای شما قرار داده، به سفیهان ندهید). و همچنین اشاراتی که در آیات دیگر آمده، مانند آیات مطففين یعنی کم‌فروشان.

«**كَالَّذِي يَتَخَبَّطُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ**» را تمثیل بیماری صرع و دیگر اختلال‌های



روانی، دانسته‌اند، چون عرب این گونه بیماری‌ها را اثر مَسَ جن یعنی «دیوزدگی» می‌پنداشتند و در زبان فارسی هم این گونه بیمار را دیوانه یا «گرفتار دیو» می‌نامند. بعضی از مفسّران جدید گفته‌اند: شاید مَسَ شیطان، اشاره به میکروبی باشد که در مراکز عصبی نفوذ می‌یابد، و شاید نظر به همان منشأ وسوسه و انگیزندۀ اوهام و تمنیات باشد، آن‌گاه که در اندیشه و مغز انسانی رسد و تماس و نفوذ یابد. واقعیت این تمثیل هرچه باشد، خود تصویر مشهود و زنده‌ای است از اختلالات و حرکات ناموزون رباخواران و محیطی که از رباخواری فراهم می‌شود تا شاید چهره واقعی و دورنمای آن را در یابند و اندیشناک و چاره‌یاب شوند. اگر این تمثیل قرآن، در میان مردم عرب و جاهلیّت آن زمان که رباخواری محدود و محلی بود، نمایش باز و روشنی نداشت، در این قرن که سایهٔ تاریک و شوم رباخواری همهٔ جا گسترده شده فضای زندگی را تاریک و اندیشه‌ها را مختل ساخته، این خطوط تمثیل به صورت کامل و عمومی نمایان شده است: اکنون که رباخواران حرفه‌ای و پرتجربه و متشكل با وسائلی که علم و صنعت در دسترسشان قرار داده، همهٔ رشته‌های اقتصاد را به دست گرفته مراکز سودبری را در سراسر دنیا و هر شهر و روستا در اختیار دارند، برنامه‌های استعماری خود را تا درون انسان‌ها پیش برده تا مغز و اعصاب استعمار زده‌ها نفوذ کرده‌اند تا هرچه بیشتر روان‌ها را تهی، مغزها را پوک، اندیشه‌ها را مختل گردانند و توده‌ها را چنان در دام‌های گسترده و بندهای رنگارنگشان گرفتار سازند که مجال هیچ گونه اندیشه و عاقبت‌بینی و ارزیابی نداشته باشند و همی به دور خود پیچند و راه نجاتی نیابند: «كَالَّذِي يَتَحَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ». آیا ریشه و منشأ این همه سرگشتنگی‌ها و اختلال‌های عصبی و برخوردها و جنگ‌ها جز این است؟ مگر سرمایه‌سوزان و جنگ افروزان دنیا جز همین سودپرستان و رباخواران آزمندند؟ مگر در هرگونه نابسامانی و جنگی، چهره این‌ها را نمی‌توان یافت؟ گرچه در زیر

صدها پرده رنگارنگ و فریبینده و جالب، آن را پنهان دارند. این‌ها سودبری ریاخوارانه را چنان طبیعی و مشروع و از لوازم اقتصاد عصر و مانند هرگونه کار و کسبی می‌نمایانند که همه مجدوب‌ها و استعمارزده‌ها و مسلمان‌نماها آن را باور کرده دچار چنین خبط شیطانی شده‌اند:

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَ أَخْلَلَ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَمَ الرِّبَا». «ذَلِكَ»، اشاره به ریاخواری، یا حال تَبَخْبُط و اختلال ریاخواران، و این گفتارشان، چون سبب و دلیلی برای آن است: دلیل و سبب ریاخواری و یا خبط شیطانی آنان، این است که گویند: همانطور که دیگر داد و ستدنا برای سود و بر طبق عرف جاری و نیازها و با اختیار است، ربا هم چنین است. در گفتار و نظر آن‌ها بیع مُشَبَّه آمده: «إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا»، به جای «إِنَّمَا الرِّبَا مِثْلُ الْبَيْعِ». چون این گفتارشان در برابر کسانی است که بیع را روا و مشروع و ربا راناروا و ناممشروع می‌دانند و نیز اشعار به این واقعیت دارد که چون در نظر ریاخواران سودبری اصالت دارد، ربا که وسیله آن است، مشبهٔ آمده است، مانند هر مشبهٔ که اصل در تشییه می‌باشد. شاید این تشییه و توجیه، پس از تحریم صریح قرآن، و یا در برابر تحریم محدود تورات بوده که از زبان یهودیان حجاز می‌شینند و یا چون ریاخواران خود ناروا و ستم‌گرانه بودن ربا را در می‌یافتند، با این گونه توجیه می‌خواستند آن را روا و عادلانه بنمایانند! با آنکه این تشییه نادرست است: «أَخْلَلَ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَمَ الرِّبَا». واو، به معنای «مع» و یا حالیه و خبر از تشریع و حکم است، اگر این آیه پس از تحریم ربا و یا خود، حکم تحریم باشد، و شاید خبر از واقع و حکم و جدانی باشد: خداوند بیع را که توزیع طبیعی و برای رفع نیاز است، به حکم تشریعی و طبیعت اجتماعی (حل: گشوده)، حلال و ربا را که سود ستم‌کارانه و در جهت تمکن ثروت می‌باشد، حرام کرده است.

«فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةً مِنْ رَبِّهِ فَأَنْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَ مَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ



اصحاب النَّارِ هُمْ فِيهَا خالِدُونَ». «فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةً»، به جای «فَمَنْ جَاءَهُ أَمْرٌ»، اشاره به اين است که چون رباخواری ناشی از اختلال در اندیشه و خبط در ارزیابی زندگی است، چه بسا رباخواران مسخ نشده که با موعظه یعنی «پند هشیارکننده» به خود آیند و دریابند و از روش خود باز استند. کلی آمدن «فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةً»، برای تعمیم به هرکه و هر موعظه است. «مِنْ رَبِّهِ»، به موعظه‌ای اشعار دارد که موجب رهایی از گناه و رشد و تربیت گردد. «فَانْتَهَى»، تغیری و به معنای خودداری و ترک است. «فَلَهُ مَا سَلَفَ»، جواب شرط و راجع به اموالی است که پیش از آمدن موعظه و توبه به دست آورده است. «وَ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ»، درباره پاداش اخروی و نهايی آن است: پس کارش با خدا و مسیرش به سوی اوست تا سزايش چه باشد: از او بگذرد یا عقابش کند؟ و شاید اشاره به امر و حکمی باشد که سپس خداوند اعلام می‌کند. با این بيان و ادله دیگر، اباحة «ما سلف» باید در حد ضرورت و درباره رباخوارانی باشد که راه و چاره‌ای برای جبران «ما سلف» ندارند. پس اگر اموالی از مردمی شناخته شده در دست دارند، باید به صاحبانش و یا به بیت‌المال برگردانند. به همین جهت وعده صريح عفو در این آيه، مانند ﴿عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ﴾<sup>۱</sup> که درباره صید است، نیامده. تعمیم این آیه، شامل هر جاهل و هر موضع و حقی می‌شود که سپس موعظه و حکم آن را دریافته و توبه کرده باشد. این گونه گناهکار، با تکرار چنین گناهی، دیگر استعداد و استحقاق مغفرت ندارد و ملازم آتش و خلود در آن است: «وَ مَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خالِدُونَ». به خصوص چنین گناهی که مرتکب آن سرمایه و هستی خود و دیگران را با آتش ستمگری و آزمندی اش همی سوزاند، و مانند گناهانی نیست که به انگیزه خشم یا شهوت و هوس انجام شده گذشته باشد.

۱. «خدا از آنچه گذشته است درگذشت»، المائدہ (۵)، ۹۵.

«يَمْحُقُ اللَّهُ الْرِّبَا وَ يُرِبِّي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ»، این تمثیل بلیغ و متقابل و متجانس در کلمات، آینده ربا و صدقات را می‌نمایاند: خداوند ربا را که افزایش سود است، رو به محقق می‌برد و صدقات را ریو یا «افزایش» همی دهد. دو فعل مضارع «یمْحُق» و «يُرِبِّي»، تبیین چنین آینده‌های است، گرچه دور و به مقیاس عمر جامعه باشد. این خاصیت ذاتی ربا و در مقابل آن، صدقات است، گرچه به علل و موجباتی، ظهور نداشته باشد و به چشم‌هایی نیاید؛ همچون محقق ماه و هر حرکت آهسته و تدریجی، چه رو به کمال باشد یا نقص. رونق بازار ربا، مانند تشعشع اکتسابی ماه، ممکن است چند دوری افزایش یابد و به کمال رسد، ولی چون اصالت و از خود افزایندگی ندارد، خواه نخواه رو به کاهش و تاریکی می‌رود. شخص رباخوار، چون پیوستگی به سرمایه‌های معنوی و منابع خلقت و همانگی با قلوب و دست‌های تولیدی خلق ندارد، هرچه قابل رشد نباشد رو به تاریکی و گرم شود، کارش قابلیت رشد دائمی ندارد؛ و هرچه قابل رشد نباشد رو به تاریکی و کاهش می‌رود. او با اشتعال آتش آzmanدی اش، دست‌های تولید را فلنج و دل‌ها را پر از کینه می‌کند و جز قدرت مالی و ستم، مدد و یاوری ندارد و این امر با طبیعت جهان ناسازگار و محکوم به محقق است. همچنان که هر روش و منطق محکومی، در برابر دلیل و روش روشنی، محق می‌گردد، اقتصاد جامعه‌ای که بر پایه ربا باشد نیز چنین است. پول‌هایی که از مراکز ریوی به دست طبقات و بازار می‌رسد، در آغاز رونق و تشعشی می‌یابد، سپس و بعد از دورانی رو به محقق می‌رود؛ محققی که تاریکی آن روابط اقتصادی و نیروهای انسانی و اخلاقی را چنان فرا می‌گیرد که همه چیز و هر حرکتی هراس‌انگیز و همه روابط گسته و طریق نجات بسته می‌شود و جز ترس و پستی و بی‌مایگی و فرومایگی و آلودگی و سرگردانی و ستم و آzmanدی، [چیز دیگری] در آن به چشم نمی‌آید. این‌ها را کسانی می‌بینند که به تاریکی خوی



نگرفته زرق و برق ظواهر و تبلیغات گمراه کننده، آنان را نفریفته باشد. ریاخوار و جامعه ریاخواری، که پیوستگی محبت و رحمت آن از هم گسیخته و چشم و گوششان بسته و به آلودگی فرو رفته است، رو به محقق می‌روند: «وَاللَّهُ لَا يَحِبُّ كُلَّ كَفَارٍ أَثِيمٍ» چون این‌ها از کانون رحمت و محبت «خدا» و اشعه آن روی گردانده، غوطه‌ور در گناه شده‌اند و از جاذبه آن خود را برکنار داشته‌اند.

**«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ»**. این اوصاف، ابعادی را در مقابل ریاخواری می‌نمایاند: ریاخوار، خودپرست و سودجوست و گرایش به خود دارد و رو به محقق می‌رود؛ مؤمن، حق را می‌پرسد و به آن می‌گراید و به سوی روشنایی می‌رود. ریاخوار کارش ناشایست و زیان‌بخش و به مقیاس سود خود است؛ مؤمن با مسئولیت و بصیرت ایمانی که دارد، اعمالش شایسته و به صلاح خلق است. ریا منشأ پراکندگی و بروز طبقات متخاصم می‌شود؛ اقامه صلاة انسان‌ها را از جواذب تفرقه‌انگیز می‌رهاند و افراد را با توجه به یک مقصد متعالی متحدد و در یک صفت در می‌آورد. سودجویی ستم‌کارانه، در برابر ایتای زکات است؛ آن‌ها چشم به طبیعت ماده لرزان و سودجویی دارند؛ این‌ها چشم به مبدأ ریوبیت دارند و پاداششان در پیشگاه اوست و وجودن‌های شان ثابت [و پایدار] است. هرچه آنان دچار نگرانی و ترس‌اند؛ این‌ها از ترس رسته و آرامش دارند: «أَنَّهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ...».

**«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقَى مِنَ الرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ»**. این آیه، بر مبنای تعهد ایمانی و در پی امر به تقوا، حکم صریح ریا و الغای مالیت سود آن را بیان کرده و گویا آخرین آیه‌ای است که درباره ریا نازل شده است. زیرا ریاخواری - مانند بردگی و مالکیت‌های نامحدود و شرابخواری - از عادات و رسوم ریشه‌دار و پایه‌های اقتصادی جاهلیّت عرب و غیرعرب بود که می‌باشد با پیشرفت اصول

فکری و اعتقادی و پایه گرفتن ایمان و تربیت روحی، تحریم و ریشه کن شود. چون ریاخواری را یهودیان در جزیره‌العرب که وسایل تولیدی نبود، شیوع منی‌دادند و سررشته آن را به دست داشتند، نخست قرآن، آن‌ها را به این کار نکوهش کرد: ﴿وَ أَخْذِهِمُ الرَّبָّا وَ قَدْنُهُوا عَنْهُ وَ أَكْلِهِمُ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾<sup>۱</sup>: (و گرفتن آنان ریا را با آنکه از آن نهی شدند و خوردن‌شان اموال مردم را به بیهودگی و آماده ساختیم برای کافران عذاب دردناکی را). پس از آن شاید این آیه نازل شده که خطاب به مؤمنین است: ﴿وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبَّاٰ يَرْبُوُا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوُا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرْيَدُونَ وَ جَهَةَ اللَّهِ فَأَوْلَئِكَ هُمُ الْمُضْعُفُونَ﴾<sup>۲</sup>: (آنچه از ریا می‌دهید که در اموال مردم افزایش یابد، پس افزایش نمی‌یابد در پیشگاه خدا، و آنچه می‌دهید از زکات که روی خدا را می‌خواهید، پس همان کسانی هستند افزون‌کنندگان). گویا این خطاب و نهی از ریای مضاعف بعد از آن نازل شده باشد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا كُلُوا الرَّبَّا أَضْعَافًا مُضَاعَةً وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾<sup>۳</sup>: (هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! ریا را در حالی که اضعاف مضاعف (= سود روی سود) باشد نخورید و خدا را پرواگیرید تا شاید رستگار شوید. و بپرهیزید آتشی را که برای کافران آماده شده است). این آیه ریاخواری را که به صورت سود مضاعف باشد نهی کرده و با دو امر «اتَّقُوا» اعلام خطر و ترک آن را از موجب رستگاری بیان کرده است. سپس این آیات متوالی، نخست چهره ریاخواران و چگونگی قیام آنان را به تصویر کشیده و از مُحَاقق ریا خبر داده، آن‌گاه با امر صریح «ذَرُوهَا» حکم هرگونه ریا و چشم‌پوشی و واگذاری سودهای ریوی و

كتابخانه آنلاین «طاقانی و مانه ما»

۱. النساء (۴)، ۱۶۱.

۲. الروم (۳۰)، ۳۹.

۳. آل عمران (۳)، ۱۳۰-۱۳۱.



الغای مالیت آن را اعلام فرموده است. «إن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ»، شرط فعل «ذَرُوا» به تقدیر و پایه‌گیری و استواری ایمان است: ربا را رها کنید و واگذاریدش، اگر ایمان شما چنان پایه گرفته که از هر گونه جوانب جاهلیت و انگیزه‌های سودجویی رها شده‌اید. با این گونه پایه گرفتن ایمان در اجتماع نو مسلمانان مدینه و با بیدارشدن حس تعاون و انفاق و گسترش یافتن نفوس آنان، ریشه رباخواری سست و برکنده شد. و چون مکه فتح شد و اسلام حاکم گردید، رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> ربا را مانند دیگر مواریث جاهلیت در سراسر منطقه نفوذ اسلام الغا فرمود.<sup>۱</sup>

**«فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأَذْنُوا بِحَرَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ».** مفهوم «فاذنوا»، با همزه مقصوره، امر اذن، یعنی باز کردن راه و آماده کردن را می‌رساند. و با مذالف، به معنای آشکارا رساندن و اعلام کردن است. «بِحَرَبٍ» به جای «حرباً» لزوم و پیوستگی جنگی ریشه‌دار و آشتی ناپذیر را می‌فهماند. «مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»، به جای «عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ»، بیان منشأ جنگی است که زمینه آن را رباخوار فراهم می‌سازد و آن را مأذون و یا اعلام می‌دارد: آن چنان جنگ که از اراده حکیمانه و عادلانه و سenn و رسالت خدا ناشی می‌شود؛ چون بعثت و قیام پیمبران برای اقامه قسط است «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»<sup>۲</sup>. قسط عدالت عملی و توزیع عادلانه و رساندن حق است که زیر بنای اجرای احکام و تحکیم نظام و رشد ایمان و اخلاق و وسیله کمال است و اگر قسط نباشد هیچ اصلی از اصول شریعت پایه نمی‌گیرد و جنگ طبقاتی شعله‌ور می‌شود. جنگ از جانب خدا و

۱. گویند آن حضرت در ضمن خطابهای مفصل در منا، که در نهم ذی حجه سال دهم هجری (مطابق با ۸ مارس ۶۲۲ میلادی) که حجۃ الوداع را انجام می‌داد، فرمود: «وَإِنَّ رِبَّا الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضِعٌ (به روایتی موضع تھت قَدَمِي) أَوْ إِنَّ أَوَّلَ رِبَّاً أَبْدَءَ يَهُ رَبَا عَمَّى الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِالْعَظَلِّبِ»؛ «ربای جاهلیت برکنار و زیر پاگذارده شده و اولین رباکه الغای آن را آغاز می‌کنم، ربای عمویم عباس بن عبدالمطلب است». (مؤلف)

۲. «برای اینکه مردم به قسط قیام کنند»، الحدید (۵۷)، ۲۵.

رسول برای اقامه قسط و از میان بردن همین گونه جنگ‌ها و استقرار و حاکمیت احکام الهی است. این جنگ ادامه دارد تا طبقه سودبر دگرگون گردد و توبه کند و دیگر ستم کاری از هیچ جانب نباشد: «وَ إِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ». با آن که در محیط محدود آن روز عربستان، ریا یگانه وسیله کسب و پایه اقتصادی بود، اسلام با این گونه روش تربیتی و توبه اجتماعی و انقلاب روحی و اقتصادی، سودهای نامشروع را از میان برد و سرمایه‌های مشروع را واگذار و دارندگان آن‌ها را در صف مجاهدین درآورد، تا آنچه دارند فی سبیل الله انفاق کنند. امروز هم، اگر ایمان در روح و اجتماعشان پایه گیرد: «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» و بینش وسیع اسلامی یابند و از این تضادهای اقتصادی و خودباختگی رها و هشیار شوند، چرا نشود نگ نکتبار سودپرستی و رباخواری را از دامن کشورهای خود بشویند و به جای آن اقتصادی آزاد و عادلانه و درخشان و در پرتو ایمان آرند؟ این فقط در دید کوتاه سودجویان ووابستگان به آنان و غرب زدگان چشم و گوش بسته دشوار و یا ناشدنی می‌نماید.

«وَ إِنْ كَانَ ذُوْ عُسْرَةً فَنَظِرْةً إِلَى مَيْسَرَةٍ وَ إِنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ». خبر «کان»، «غیرما» یعنی بدھکار است و تصریح نشدن به آن، اشعار به تعییم و اخفایی دارد، و شاید «کان» تامه باشد. «فَنَظِرْةً»، جزای شرط و خبر مبتدای محفوظ است: اگر تنگدستی بدھکار باشد (که شایسته است نامش پنهان و آبرویش نگه داشته شود) چه بدھکاری اش به سبب ربا باشد یا معاملات دیگر، پس می‌سزد و یا واجب است، مهلت داده شود تا گشايشی یابد. حکم محکم «إِعْسَار» از همین آیه گرفته شده که هر بدھکاری اگر مالی بیش از گذران زندگی متعارف‌ش نداشته باشد، نباید خود یا دارایی اش توقيف شود. و باید آزاد باشد تا به کار و کسبی پردازد تا شاید گشايشی یابد. در دیون ریوی این «إِعْسَار» در حد اصل سرمایه است نه سود



آن که به حکم «ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا» و «فَلَكُمْ رُءُوسُ أَموالِكُمْ» ملغی شده است. پس امehal این گونه بدھکار واجب و حکم اجرایی است و از این گذشته اگر آبرومندانه و با اخلاص مهلت داده شود، موجب تقرب و ثواب است که فرموده: «مَنْ أَنْظَرَ مُعِسِّراً وَضَعَ عَنْهُ أَظَلَّةَ اللَّهُ تَحْتَ ظِلِّ عَرْشِهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ، وَلَهُ لِكُلِّ يَوْمٍ صَدَقَةٌ»<sup>۱</sup>: (آنکه بدھکار تنگدستی را مهلت دهد و بارش را بردارد خداوند در زیر سایه عرشش بر او سایه افکند، در روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست و برای او هر روز که بگذرد صدقه‌ای است). و به حساب صدقه آوردن بدھکاری برای شما مسلمانان بهتر و نیک فرجام تر است: «وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ». اگر فرجام هر نیک و بد و آثار صفات آن را دریابید، و یا اگر ناتوانی و درماندگی بدھکار را بازشناسید: «إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ». «وَأَنْقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ».

در پایان آیات ریا، این آیه دیدگاهی بس باز دارد و واپسین مسیر آدمی را می‌نماياند که ابدیت و برگشت به سوی خدا باشد. با این دید باز [آدمی] می‌تواند از واژگونی در طبیعت دنیا و سودها و بندهای آن وارهد و توشه تقوا برگیرد و راه و روشن را بشناسد و خود را آماده چنین روزی گرداند: «يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ...».

قرآن با ارائه این دیدگاه وسیع، بیش نخستین مؤمنان، آن گاه دیگران، را گشود و افکار و اخلاق شان را دگرگون ساخت و نظامی بر طبق اراده خداوند حکیم و احکامش برپا داشت و هر فرد و طبقه‌ای را محکوم آن ساخت و دست ریاخواران را در سراسر جزیره کوتاه کرد؛ چه افراد ریاخوار و چه آنان که شرکت سهامی داشتند، چون شرکت عباس و خالد و شرکت بنی مغیره و بنی تقیف که از قبائل اطراف مکه و طائف بهره کشی می‌کردند و همچنین شرکت‌های یهودیان بنی قریظه و بنی نضیر و

بنی قینقاع که در پیرامون یثرب بودند. تا اینکه پس از انحراف مسلمانان از نظام اجتماعی اسلام و حاکمیت کتاب و سنت، سودجویان و سرمایه‌پرستان، مجال رشد یافتند و سپس حاکم شدند و آن احکام اسلامی که به سود آنان نبود، منحرف و توجیه کردند و یا متأثر از محیط گردید و طرق سودجویی بینند و ریاخواری، زیر نقاب احکام دین، باز شد تا آنجا که در فقه اصیل امامیه نیز به صورت حیله‌های شرعی درآمد و اصل «حكمت» و مقیاس «حسن و قبح» و «مصالح و مفاسد» و مفهوم مطلق ریا که بهره‌کشی و افزایش بدون عمل و تولید و استثمار و ظلم است «لا ظَلَمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ»، از خاطرهایی رفت و غرض اصلی شارع نقض گردید و به عنوان شرع، حکم شرع نادیده گرفته شد. راستی اگر بشود با حیله و به قصد ریا و بدون قصد جدی بیع و به انضمام مالی، ریا حلال شود، دیگر این تهدیدها و تحریم‌ها برای چیست؟ آیا این حیله‌ها تعدی به حدود خدا نیست: ﴿وَ مَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾<sup>۱</sup> مگر این گونه فرار از ریا، عود به ریاخواری نیست؟: «وَ مَن عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». این همان بازیگری و مسخ شریعت است. مانند یهود که با حیله، حرکت روزشنبه را از میان بردن و آن را مسخ کردند و به بازی گرفتند تا خود مسخ و بازیگر دیگران شدند: ﴿وَ لَقَدْ عَلِمْتُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبَتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قَرَدَةً خَاسِئِينَ﴾<sup>۲</sup>. مگر خوردن سم و مسکر به قصد شفا و هشیاری، اثر طبیعی آن را دگرگون می‌کند؟ اگر در چند روایتی که درباره فرار از ریا رسیده، نیک دقت و بررسی شود، معلوم می‌شود که این روایات حرمت ریا را تحکیم می‌کند و راه گریز از آن را در موارد ضروری که شبهمه ریا در میان باشد و قصد آن نباشد، می‌نمایاند، نه در هر موردی و برای هر کس! مانند مورد

۱. البقره (۲)، ۲۲۹.

۲. البقره (۲)، ۶۵.



تبديل ارز و پول به پول مشابه و یا معامله جنس ریوی به جنس مشابهی که ارزش بیشتری داشته باشد و قصد ربا [در میان] نباشد و ناچار باشد، و نیز برای کسی که ناچار از گرفتن قرض ریوی می‌شود، نه برای قرض دهنده. در این گونه موارد است که معامله را با ضمیمه‌ای تجویز کرده‌اند.

با آن که ربا در میان همه ملل و ادیان ناپسند و ریاخوار مطروح و ملعون بوده و به صریح این آیات از گناهان بزرگی است که به آن بیم خلود در عذاب و جنگ با خدا و رسول داده شده است، پس از انقلاب صنعتی غرب از [سیستم] اربابی به [نظم] سرمایه‌داری بی‌بند و سست شدن ایمان و گسیخته شدن بندهای اعتقادی، درهای دوزخ ریاخواری از هر سو گشوده شد و ربا در متن زندگی اقتصادی آنان درآمد و بانک‌های بزرگ جای دکه‌های محدود صرافی را گرفت و سرمایه‌داران آزمند در آن‌ها شریک و هم‌دست شدند و از این دستگاه‌های جذب ثروت، پمپ‌ها و لوله‌هایی تا اعمق زندگی توده‌ها و ملت‌ها گذاشتند و پیش بردن. با چنین قدرت و نفوذ اقتصادی، همه دستگاه‌های تولید و تجارت و حکومت، چون مهره‌هایی به دست این سرمایه‌داران درآمد که با سرانگشت‌های آنان جابجا و زیر و رو می‌شوند و صنعت و تولید را پیوسته دریندهای خود می‌دارند و برای آنکه هرچه بیشتر سود برنده و سرمایه اندوزند، با وسائل تبلیغاتی مجّهـز و مدرن و عواملی که دارند، به سنن و افکار و اخلاق می‌تازنند تا مردم و ملل را هرچه بیشتر پست و آلوده و تجمل پرست کنند و راه بهره‌کشی خود را هموار سازند. در این راه کارخانجات اسلحه سازی و مغزهای صنعتی را به استخدام خود در می‌آورند و هرگاه و بیگاه آتش جنگی بر می‌افروزنند. این‌ها به هر کشوری که دست یابند نخست با چهرهٔ تعاون و سرمایه‌گذاری نمودار می‌شوند و با وام‌های کم‌بهره دام‌های خود را می‌گسترانند و بازار معاملات را رونقی می‌بخشند و اقتصاد چشم‌گیری پدید

می‌آورند تا سرمایه‌داران محلی را به دام بیندازند و سپس بهره‌ها را همی‌بالا می‌برند و باز برای به بند کشیدن خورده‌پاها و کسانی که به هر جهتی از ربا فرار می‌کنند، بهره را می‌کاهند و همچنین پیوسته و بر طبق نقشه دقیق و هدف بهره‌کشی ای که دارند، سودها را بالا و پایین می‌برند و نوسان‌های گیج کننده پدید می‌آورند تا همه سرمایه‌ها را به سوی چاههای آزمند خود سرازیر کنند و در هر شهر و ده و کوی و برزن‌دهانه‌های دوزخی و شبکه‌های شکارشان را باز کنند و گسترش دهنده و همه نیروهای مادی و انسانی را در اختیار خود گیرند و با تراکم و امها و افزایش بهره‌ها پشت ملت‌ها را که خدایشان مستقیم آفریده، خم کنند و زیر بارهای سنگین خود برند و اقتصادشان را بی‌پایه و مایه گردانند. از سوی دیگر، دولت‌ها برای نگهداری این دستگاه‌ها و فروع و شاخه‌های آن‌ها، نیازمند به بودجه‌ها و مالیات‌های سنگین می‌شوند و دست نیاز خود را به سوی همان‌ها می‌گشایند تا آخرین چوب حراج بر سرمایه‌های مادی و معنوی و ملی زده می‌شود. این همان فraigیری و اضعاف مضاعف شدن ریاست که قرآن به آن اشاره کرده: «لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً»<sup>۱</sup> و همان خبط زدگی شیطانی است که ریاخوار و ربانده دچار می‌شود «كَالذِي يَتَحَبَّطُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» و به محقق رفتمن ریاست: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا» و جنگ خدایی و دینی و طبقاتی است: «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأَذْنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ». در مغز مخبط و چشم آزمند ریاخوار، جز پول و سود - و باز هم سود خالص و بی‌رنج<sup>۲</sup> - هیچ چیز ارزش ندارد، نه وجودان، نه اخلاق، نه موهاب و ارزش‌های انسانی، نه شرف.

۱. آل عمران (۳)، ۱۳۰.

۲. دکتر شاخت، اقتصاددان مشهور آلمانی، در انجمن اقتصادی دمشق (۱۹۵۳م)، با بررسی ریاضی و دقیق اثبات کرد که بهره و سود خالص همه نیروهای کار و تولید را ریاخواران می‌برند و دیگران گاه سود و گاه زیان دارند. (مؤلف)



رباخواری تکامل یافته، با وسائل سحر و افسونی که دارد، چنان محاکومین خود را مسحور و مخبط می‌کند که بسا همین قربانیان ربا، آن را نظامی طبیعی و موجب رشد ثروت و اقتصاد و مخالفان آن را فاقد بینش اقتصادی می‌پنداشند. باید از این‌ها پرسید که نظام اقتصاد طبیعی چیست و رشد ثروت برای کیست؟ مگرنه این است که وضع اولی و طبیعی پول برای تسهیل مبادلات و سنجش اشیاء با ارزش و تعیین ارزش‌ها بوده تا مانند خون، در بدن اقتصاد اجتماعی و در حد احتیاج به گردش درآید و آن را به پا دارد؟ پس اگر پول، به صورت کالای ارزش دار اصلی درآمد و وسیله قدرت مالی و اجتماعی و جمع و تمرکز ثروت برای گروهی گردید، از جریان و گردش طبیعی خارج می‌شود و قیمت‌ها نسبت به مقدار کار و تولید و کالاهای پایین می‌آید و نسبت به پول‌های تمرکز یافته بالا می‌رود و بیکاری افزایش می‌یابد و نیروهای انسانی و دست‌های مولّد، از منابع طبیعی و صنعتی برکnar می‌گردد. همین که وضع اقتصادی یکسر پایین آمد و برای سودبیری رباخواران، زیان‌بخش و انفجارآمیز شد، دستگاه‌ها و متخصصان آن‌ها به کار می‌افتدند و با تزریق و تسهیل وام‌ها - چنان که گفته شد - حرکت و رونق کاذب پدید می‌آورند و سپس دوره رکود و محقق آغاز می‌گردد.<sup>۱</sup> همچون دوره تشتعّح ماه که نورش اکتسابی و

كتابخانه آنلайн «طالقان و زمانه ما»

۱. پل ساموئل سن، دانشمند مشهور اقتصادی، می‌گوید: «دوره رونق کامل ممکن است فقط مدت کوتاهی ادامه یابد و فقط شعله‌ای از قیمت‌ها و سفته‌بازی باشد و بعد از آن دوره تاریک رکود و کسداد پیش آید. به طور خلاصه، این جریان، آن چیزی است که ادوار تجاری نامیده می‌شود و در کشورهای صنعتی جهان در یک قرن و نیم گذشته، یعنی از هنگامی که اقتصاد پولی به تدریج جانشین اقتصاد غیر پولی جوامع کشاورزی گردیده، وقوع یافته است» آن گاه طول دوره‌ها را بررسی کرده و چنین توجه گرفته است که: «دوره رونق تجارت‌های بزرگ ۱۰ سال است و سپس دوره کسدادی و رکود پیش می‌آید، چنان که سال ۱۹۲۰ م تا حدود ۱۹۳۰ م، برای آمریکا دوره رونق بود و سپس رکود پیش آمد. اما دوره‌های تجارت‌های کوچک مختلف است و مورد اتفاق نیست». کتاب اقتصاد، ترجمه دکتر حسین پیرنیا. (مؤلف)

زمانش زودگذر است: «يَمْحُقُ اللَّهُ الرِّبَا...».

ربا چون انحراف از روابط سالم و طبیعی است، همیشه صاحبان شرایع اصیل آن را تحریم کرده‌اند و قرآن حکیم با اشارات و تشییهات خاصی آثار روحی و نتایج خطیر اجتماعی آن را بیان کرده است. دانشمندان بصیر و آزاد، ریاخواری را منشأ ظلم و بردگی و بروز طبقات متخاصم و انقلاب‌های خونین اعلام کرده‌اند. با همه این نصوص دینی و بیانات اقتصادی و آثار شوم و مشهود آن، پس از انقلاب صنعتی که پرتو ایمان از سرزمین غرب غروب کرد و تاریکی سرمایه‌داری و سودجویی آن را فراگرفت و سرمایه‌های معنوی خشک و پژمرده شد، ریاخواری به صورت‌های آراسته و گسترش یابنده از لوازم این نظام جدید گردید و یهودیان سودپرست - یا آن همه تحریم و توصیه تورات<sup>۱</sup> - چنان در بهره‌کشی از ملل تخصص یافتند و پیش رفتند که به خودی و بیگانه رحم نکردند و رشته‌های اقتصاد هر کشوری را که در آن جایی یافتند، به دست گرفتند. رهبران مسیحی که بر طبق پند مسیح، ربا را حرام و ریاخوار را ملحد و پلید می‌دانستند و از کفن و دفن و نمازش خودداری می‌کردند،

### كتابخانه آنلاین «ظاهری و زمانه ما»

۱. «اگر به یکی از افراد قوم خود که محتاج باشد پول قرض دادی، مثل یک ریاخوار رفتار مکن و از او سود مگیر؛ عهد عتیق، سفر خروج، ۲۵: ۲۲؛ «از او هیچ سود مگیر بلکه از خدای خود برترس و بگذار برادرت با تو زندگی کند؛ برای بولی که به او قرض می‌دهی، سود مگیر و بدون منفعت به او خوراک بفروش؛ همان، ۲۵: ۳۶-۳۷»؛ «برادر خود را به سود قرض مده نه به سود آذوقه و نه به سود هر چیزی که به سود داده لاویان، ۲۴۰: ۲۶-۲۷»؛ «در دلم مشورت کن اعیان و سروران را عتاب کرده به ایشان گفتم که شما از هر کس از می‌شود، غریب را می‌توانی به سود قرض بدھی اما برادر خود را به سود قرض مده ...، همان، سفر تثنیه، ۲۶۵ ص ۲۰ و ۲۶۵ ص ۱۹»؛ «در دلم مشورت کن اعیان و سروران را عتاب کرده به ایشان گفتم که شما از هر کس از برادران خود ربا می‌گیرید! ۵، ۷ تهمیا»؛ «آنکه به ریچ نمی‌دهد و مرا بایحه نمی‌گیرد دوست خود را از بی‌انصافی به صراحة و اشاره، سودگرفتن فقط از قوم یهود تحریم شده!». [در کتاب مقدس] از زبان مسیح عليه السلام [چنین آمده]: «اما شما، دشمنانتان را دوست پدارید و به ایشان خوبی کنید، قرض بدھید و نگران پس گرفتن نباشید. در این صورت پاداش آسمانی شما بزرگ خواهد بود، زیرا همچون فرزندان خدار رفتار کرده‌اید، چون خدا نیز نسبت به حق ناشناسان و بدکاران مهربان است؛ عهد جدید، انجیل لوقا، ۶، ۳۵». (مؤلف)



قانون ریا را در کشورهای مسیحی رسمی شناختند و کنائس نیز از آن پیروی کردند و پاپ پل نهم (۱۸۶۰ م) فتوای حلیت آن را داد. و سپس با عواملی که می‌دانیم در کشورهای اسلامی رایج شد و مسلمان‌نماها آن را با تغییر نام، مشروع و قانونی ساختند و گرفتار وام‌های آن و تخطیط و محاقد شدند.

**«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَآيَنْتُمْ بِدِينِ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاقْتُبُوهُ...»** تا آخر آیه. پس از ترغیب به انفاق و تحریم ریا که در دو جهت و بعد متضادند و فرمان امهال به معسیر، این آیه که مفصل‌ترین [آیه از] آیات قرآن است و آیه بعد، اصول احکامی را که برای تحکیم معاملات است، بیان کرده تا به هر فرد مؤمنی شرایط و حدود آن را بشناساند و راه نفوذ ریا و بهره‌کشی و سود مضاعف و اختلافات، بسته شود و راه روابط اقتصادی سالم و گردش عادلانه ثروت باز گردد. «تَدَآيَنْتُمْ»، شرکت و پذیرش در مبادله دین رامی‌رساند و به تکثیر نیز اشعار دارد. «بِدِينِ»، تأکید «تَدَآيَنْتُمْ»، و بیانی از موضوع حکم و «أَجَلٍ مُّسَمًّى»، به معنای مدت محدود و نامبرده، در مقابل معامله نقد و شرط موضوع، و «فَاقْتُبُوهُ»، حکم آن است: آن‌گاه که در میان خود به داد و ستدی پرداختید که در ذمه و به سبب دین باشد که تا مدت نامبرده است آن را بنویسید و ثبت کنید.

احکام این آیه با قید «بِدِينِ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى»، بجز معاملات نقدی، شامل هر معامله‌ای می‌شود که از جهتی در آن ذمه و تعهدی باشد، مانند قرض مدت دار، نسیه، سلف، رهن، ضمان مالی، حواله، شرکت، مضاربه، ودیعه، عاریه، اجاره و مشتمل بر چهارده حکم است:

۱. **«فَاقْتُبُوهُ».** چون ظاهر این خطاب و امر ارشادی متوجه به اشخاصی است که خود متعهد می‌شوند، باید همانا بنویسند و ثبت و امضای کنند، زیرا در جامعه اسلامی، باید چنان تفاهم و اعتمادی باشد که نوشته و امضای هر فردی برای دیگران حجت

و دارای اعتبار قانونی باشد. شاید این حکم «فَاكْتُبُوه» که خود بنویسند، در مرحلهٔ اول و یا در صورتی است که نویسندهٔ حقوقدان در میان نباشد.

۲. «وَلِيَكُتبَ يَنْكُمْ كاتِبٌ بِالْعَدْلِ». این حکم که باید کاتبی در بین شما بنویسد، گویا در صورت بودن کاتب و پیشرفت تشکیلات و مبادلات است. کاتب به عدل کسی است که بیش از آشنایی به ثبت، باید شرایط و حدود آن را به خوبی بشناسد و از آن‌ها به سوی دیگری منحرف نشود.

۳. «وَ لَا يَأْبَ كاتِبٌ أَن يَكْتُبَ كَمَا عَلَمَهُ اللَّهُ». امر «وَلِيَكُتب» و نهی «وَ لَا يَأْبَ»، وجوب کتابت را بر کاتب دانایی به شرایط، می‌رساند و چون موضوع و جوب همان کتابت است، باید واجب کفایی باشد که چون انجام یافت، از دیگر کتابان ساقط می‌شود. «كَمَا عَلَمَهُ اللَّهُ» اعم از تعلیم نویسنده‌گی است که خداوند استعداد و وسائل فراگرفتن آن را فراهم کرده و احکام و شرایط ثبت اسناد است که در این آیات تعلیم داده است. از عبارت «كاتِبٌ بِالْعَدْلِ» و «كَمَا عَلَمَهُ اللَّهُ»، معلوم می‌شود که نویسندهٔ سند باید، مانند قاضی، عادل و عالم باشد، زیرا نوشتن اسناد، برای پیشگیری از پیش آمدن اختلاف و ترافع و مانند قضاوت است. تقدیم و تقیید صفت عدل، مُشعر به این است که عدالت، زمینه برای فراگرفتن می‌شود، اما علم، عدالت آور نیست؛ چنان که بسیاری از دانایان بی عدالت‌اند. پس در زمینهٔ همین احکام و عدالت اجتماعی، باید علم به احکام و قوانین و تشکیلات ثبتی فراهم گردد. و نیز امر «وَلِيَكُتب...» سپس نهی «وَ لَا يَأْبَ كاتِبٌ»، مشعر به این است که انجام این گونه نیازهای عمومی، بر هر که تخصصی و بینشی دارد، واجب کفایی است و نباید از آن سر باز زند، مگر آنکه دیگری انجام دهد. و اگر منحصر باشد واجب عینی است.

۴. «فَلَيَكُتبَ وَلِيُمْلِلَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلَيَقُولَ اللَّهُ رَبُّهُ وَ لَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا». «فَلَيَكُتب»، تعریف و تأیید «لَا يَأْبَ كاتِبٌ» است. «وَلِيُمْلِل»، مشعر به این است که کاتب



هیچ گونه نباید از خود بنگارد و باید «الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ» یعنی مدیون کلمه به کلمه املا، و کاتب آن را ثبت کند، چون هر کلمه و تعبیری سند و حجتی خواهد بود. «عَلَيْهِ الْحَقُّ»، به جای «مدیون»، شامل هر گونه حق است از مال و شرط و زمان. «الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ» فاعل «وَلِيَقُولُ اللَّهُ» است. شاید با استخدام بلیغ، شامل کاتب نیز بشود و همچنین «وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا» عطف بیانی «رَبَّهُ»، به «الله»، پروای از خدا را در صفت رب مضارف می‌نماید تا هیچ پروا و انگیزه دیگری هنگام کتابت و املا نداشته باشد. زیرا در این هنگام جز تقوانمی تواند از لغتش زبان و بیان و انحرافی که موجب تضییع حقی می‌شود، باز دارد: کاتب عادل و عالم باید سند را بنویسد و متعهد املا کند و از خدای پروردگارش - که پدیده‌های تکوینی و تشریعی را بر می‌آورد - بیندیشد و از آن حق چیزی نکاهد و فرو نگذارد.

۵. «فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًأَوْ ضَعِيفًأَوْ لَا يَسْتَطِعُ أَنْ يُمْلِلْ هُوَ فَلَيُمْلِلْ وَلَيُئْلِمْ بِالْعَدْلِ». سفیه در این مورد باید سفاحت مالی باشد و ضعیف، آن است که نتواند در کار خود رأی و تصریف داشته باشد، مانند طفل و پیر و ناتوان. و «لَا يَسْتَطِعُ أَنْ يُمْلِلْ»، مانند لال و گنگ است. تکرار «الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ»، به جای «إن كان سفيفها...»، برای مشخص شدن اسم «کان» است تا با کاتب اشتباہ نشود. ضمیر «هو»، راجع به «الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ» است که یکی از این اوصاف -سفیه یا ضعیف یا ناتوان از املا- را دارند. اظهار این ضمیر حصر را می‌رساند و مفهوم آن لزوم شرکت مدیون به ولی است تا آنجا که می‌تواند: پس اگر چنین مدیونی هیچ گونه نتوانست با ولی خود در املای سند شرکت کند، ولی به تنها می‌کند. «بِالْعَدْلِ»، متعلق به «فَلَيُمْلِلْ» و یا ولی است: باید ولی او به عدل املا کند. یا ولی که به عدل ولایت یافته، املا کند.

۶. «وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ؛ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ؛ فَرَجُلٌ وَأَمْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضْلِلَ لِحَدَّاهُمَا فَتَذَكَّرَ لِحَدَّاهُمَا الْأُخْرَى». استشهاد،

درخواست شهادت و شهید - صفت مشبهه - شاهد بصیر و امین است که مشهود را از هر جهت دریافته باشد و بتواند چنان که بوده بازگو کند و شهادت دهد. «مِن رِجَالِكُمْ» که خطاب به مسلمانان است، شرط رجولیت و اسلام را برای شهادت خواهی (استشهاد) را، در صورت امکان، می‌رساند و از مفهوم این آیه، پذیرفته شدن یا نشدن شهادت غیرمسلمانان، مطلقاً یا در هنگام ضرورت، فهمیده نمی‌شود. اگر برای استشهاد، دو مرد مسلمان: «مِنْ رِجَالِكُمْ» یا دو مرد «فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ» نبود، پس یک مرد و دو زن خوانده می‌شوند که مورد تراضی طرفین از جهت ایمان و عدالت باشند: «فَرَجُلٌ وَّأَمْرَاتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشَّهِدَاءِ». از عموم شرط و اطلاق «فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَّأَمْرَاتَانِ» و قید دامنه دار «مِمَّنْ تَرْضَوْنَ»، می‌توان ترتیب این استشهاد را دریافت: شاهد باید دو مرد مسلم باشد و اگر دو مرد مسلم نبود یک مرد و دو زن مسلم و اگر نبود دو مرد و یا یک مرد و دو زن غیر مسلمان؛ زیرا ثبت دیون و اسناد و قضاوت، به اصطلاح از امور «حِسَبِيه» است و نباید تعطیل شود، بعضی از فقهاء با استناد به این آیه «شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ» و آیه دوم طلاق که راجع به طلاق است: «وَأَشَهِدُو اذْوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ»<sup>۱</sup> و با استناد به روایات معتبره، اسلام و عدالت را شرط لازم برای قبول شهادت دانسته‌اند. و بعضی دیگر با استناد به آیه ۱۰۶ سوره مائدہ «إِثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ»<sup>۲</sup> و استناد به بعضی از روایات، اسلام و یا اسلام و عدالت را شرط شاهد ندانسته‌اند. بعضی دیگر به استناد این آیه که در مورد وصیت است و آیات فوق که در مورد ثبت و قضاوت و طلاق است، قائل به تفصیل شده‌اند که در کتب فقهی بحث شده است. آنچه از ظاهر این آیه و دو آیه سوره طلاق و مائدہ فهمیده می‌شود، ترتیب این

۱. «و دو شخص دارنده عدالت از خودتان را به گواهی بگیرید»، الطلاق (۶۵)، ۲.

۲. «و دو تن دارنده عدالت از خودتان یا دو تن دیگر از غیر خودتان»، المائدہ (۵)، ۱۰۶.



شرایط است. ظاهر سیاق این آیه و معنای استشهاد که شاهد گرفتن است، باید این حکم درباره هر کتابت و ثبت یا معامله ثبی ولی باشد تا شاهدها آن را در ذهن خود ضبط و یا با امضای خود ثبت کنند. و اگر معنای استشهاد، آوردن شاهد باشد متناسب با هنگام اختلاف و قضاوت است که با معنای حقیقی «شهیدین»، سازگارتر است.

«آن تَضِلُّ إِحْدَاهُمَا فَتَذَكَّرُ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى»، متضمن تقدیر و تعلیل فشردهای است برای حکمت استشهاد دو زن به جای یک مرد. مقصود از «تَضِلُّ» به جای «تَنَسَّى» و در مقابل «فَتَذَكَّرُ»، فراموشی گمراه‌کننده و انحراف از بیان شهادت است. تکرار بلیغ «إِحْدَاهُمَا»، مبین جدایی گمراه شده از گمراه نشده و به یاد دارنده و به یاد می‌آورد است: شهادت دو زن به جای یک مرد برای این است که مبادا یکی از آنان گمراه گردد و اگر گمراه شد، دیگری او را به یاد آورد. چون زن با انگیزه‌های خاصی که دارد، به ضبط این گونه امور و شهادت به آن کمتر دقت و توجه می‌کند و بیشتر تحت تأثیر عواطف واقع می‌شود، چنان که در مسائل راجع به خود، توجه و دقتش بیشتر است و نیز بدان جهت که بازار معاملات بیشتر به دست مردان است، و زنان کمتر به آن دخالت و توجه دارند.

۷. «وَ لَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَادُعُوا». «الشُّهَدَاءُ»، به قرینه «آن تَضِلُّ...»، می‌بایست کسانی باشند که پس از دریافت موضوع شهادت (استشهاد)، وصف شاهد یافته‌اند: اینان چون به محکمه دعوت شدند، نباید امتناع کنند و از حضور در آن برای شهادت سر باز زنند. حکم «لا يَأْبَ»، می‌تواند درباره استشهاد و اشهاد، هر دو باشد: همین که برای استشهاد و یا ادای شهادت خوانده شدند، نباید از جانب خود سرپیچی کنند و باید آماده باشند، مگر آنکه عذری پیش آید و یا برای اثبات مدعای، دلیل و یا شاهدهای دیگری باشد. نهی «لا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ»، همین وجوب کفایی را می‌رساند.

۸. «وَ لَا تَسْئِمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَى أَجْلِهِ ذَالِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ وَ أَدْنَى الْأَتَابُوا». نهی «لا تَسْئِمُوا»، تأکید و تعمیم [دو] امر ثبت و کتابت است: برای نوشتن و ثبت کردن دیون و تعهدات خود، چه اندک باشد یا بیش، ریز باشد یا درشت، نباید احساس خستگی کنید. چه بسا ریز و اندکی از مقدار دین و یا شرایط آن که به چشم نمی آید و مورد توجه واقع نمی شود و شخص نوشتن آن را خستگی آور و اتلاف وقت می پندارد، سپس منشأ اختلاف و کشمکش‌ها و صرف مال‌ها و زمان‌ها و افزایش محاکم و اتلاف اموالی شود، و آن که اندک را از قلم بیندازد، چه بسا از ثبت بیشتر و شرایط آن هم غافل شود. گویا نظر به همین است که «صَغِيرًا»، پیش از «كَبِيرًا»، و با قید «إِلَى أَجْلِهِ»، ذکر شده است. «ذالِكُمْ»، خطاب به مؤمنان است و به اوامر و نواهی ای اشاره دارد که راجع به کتابت و اشهاد آمده است. مفهوم اوصاف تفضیلی «أَقْسَطُ، أَقْوَمُ، وَ أَدْنَى» این است که هرچه مردم برای انجام قسط یعنی ادائی عادلانه حقوق و برپاداشتن گواهی و بیان حقوق و بستن راه ریب و بدینی و اختلافات، قوانین و روش‌هایی را به کار ببرند، باز این حدود و احکام الهی قسط بیشتری دربردارد «أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ»، و برای گواهی و اشهاد حقوق برپادارنده‌تر است «وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ»، و برای پیشگیری از ریب و بدینی و اختلافات نزدیک‌ترین راه است: «وَ أَدْنَى الْأَتَابُوا».

۹. «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيَسْ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ إِلَّا تَكْتُبُوهَا». اسم «تَكُونَ»، ضمیر راجع به معامله است که از مسائل سابق برمهی آید و با قرائت «تِجَارَةً» به رفع، «تَكُونَ» تامه است. «حاضِرَةً»، صفت تجارت و مقصود داد و ستد نقد، و «تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ»، بیان آن است: مگر آنکه آن معامله تجارت نقدی باشد که دست به دست در میان خود می گردانید. این استثناء، از وجوب کتابت در معاملات است. «فَلَيَسْ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ إِلَّا تَكْتُبُوهَا»، بیان این استثناست. شاید نفی وجوب



استشهاد که فرع کتابت است، نیز از این استشنا برآید: پس دیگر گناهی بر شما از جهت ننوشتن و یا استشهاد نکردن آن نیست. گناه منفی در این مورد، گویا همان آثاری است که از مفهوم «ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ...»، بر می‌آید؛ چون در تجارت نقد کالاها قبض و اقباض می‌شود و مشهود است و دین و ذمه‌ای در میان نیست تا منشأ تضییع قسط و حق در آینده و بروز اختلاف و ریبی شود، ترک کتابت و ثبت آن گناهی نیست. نفی «جُنَاحٌ»، اشعار بدان دارد که در معاملات نقدی نیز همیشه و یا در مواردی، کتابت به جا و یا اولی است.

۱۰. «وَ اشْهِدُوا إِذَا تَبَاعَتُمْ». ظاهر «تبایع» که تکثیر و ارزندگی داد و ستد را می‌رساند، اعم از معامله ذمی (تداین) و نقد (تجارة حاضرة) است. پس اگر استثنای «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً»، از همان وجوب کتابت باشد، این امر «اشهدوا»، راجع به هرگونه معامله است: هنگام هر داد و ستد و یا معاملات پی در پی و یا ارزش داری، گواه آورید. اگر امر «استشہدُوا شہیدین» راجع به اولیای سفیه و ضعیف و ناتوان باشد، امر «اشهدوا»، چون مطلق است، تکرار حکم نیست. چون ظاهر و متبار از «اشهاد»، متقابل «اخفا...» و به معنای آشکار کردن و در معرض مشاهده آوردن، و «استشهاد» به معنای گواه گرفتن است، باید این امر مطلق «اشهدوا...» به همان معنای متبار و لغوی باشد: هر داد و ستدی را آشکارا و در معرض مشاهده دیگران انجام دهید تا از فریب و حیله به دور باشد.

۱۱. «وَ لَا يُضَارَ كَاتِبٌ وَ لَا شَهِيدٌ وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَ أَنْتُمُ الَّلَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». «لا يُضار»، شاید فعل معلوم، نهی از زیان رساندن «کاتب» و یا گواه به دیگران باشد و نکره آمدن «کاتب» و «شهید» در سیاق نفی، تعمیم را می‌رساند: هیچ کاتب شاهدی، با امتناع از کتابت و شهادت و یا تغییر و تبدیل آن، باید به کسی زیان رساند؛ و شاید «لا يُضار»، فعل مجھول و نهی از زیان

رساندن دیگران به «کاتب» و «شاهد» باشد: نباید به هیچ کاتب و شاهدی زیان رسد، و در هر گاه و بی‌گاه و بدون پاداش، برای نوشتن و ثبت و یا انجام شهادت و ادار گردند و به بازار و یا محکمه کشانده شوند، از این جهت که آنان مسئول و مأمورند. زیان‌رسان هر که باشد، چون هیئت فعل «یُضَارَّ»، بر مشارکت دلالت دارد، شرکت زیان‌رسان را در زیان بردن می‌رساند. «وَ إِن تَعْلَمُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ»، گویا به همین اشاره دارد: اگر چنین کنید که به کاتب و شاهد زیان رسد و رنجیده شوند و یا کاتب و شاهد زیان‌رسانند، این حدود و احکام تعطیل و منحرف می‌گردد و مردم از آن خارج می‌شوند و به فسق در معاملات می‌گرایند و ملازم فسق می‌گرددن. «فُسُوقٌ بِكُمْ»، این اتصال و لزوم را می‌رساند. «فُسُوق»، خروج از خیر و صلاح است که همان بیرون رفتن از این حدود می‌باشد و تقوا که از نیروی ایمان ناشی می‌شود، اجرای کامل این احکام را ضمانت و محکم می‌کند. نگهبانی و ضمانت تقوا از هر گونه تعهد اجتماعی ریشه‌دارتر و پایدارتر است «وَأَتَقُوا اللَّهَ»، و هرچه قدرت تقوایی بیشتر گستردۀ گردد، راه‌های رشد فکری و کشف و تفصیل اصول و فروع احکام بازتر می‌شود. «وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ»، چه عطف باشد یا حال، همین ربط و تقدیر را می‌رساند: از خدا پرواگیرید و حدود او را اجرا کنید تازمینۀ فردی و اجتماعی برای تعلیمات خدایی آماده شود و همی شما را تعلیم دهد. همین حکمت و نتیجه نهایی برای روابط سالم و محکم است که جز خدای حکیم و علیم آن رانمی داند: «وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».

۱۲. «وَ إِن كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانً مَقْبُوضَةً». شرط «إِن كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ»، و عطف «وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا»، مبین سفری است که [مانع] از دسترسی به کاتب باشد و مفهوم آن، لزوم کتابت در حضر است، یعنی مسلمانان را در حال اجتماع و سکونت کاتبی می‌باید، مگر آنکه در سفر و شتابان باشند و دسترسی به کاتب نداشته



باشند. و نیز مفهوم این شرط، جایز نبودن گروگان و یا بودن کاتب در حضر نیست: پس اگر متعاملان در حال سفر بودند و کاتبی نبود، گروگان می‌باید و همچنین اگر در حضر هم نبود، شرط گروگان قبض شدن آن است: «فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ».

**۱۳. «فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلَيُؤْدِدَ الَّذِي أُوتُمْنَ أَمَانَةً وَ لَيَتَقَرَّ اللَّهُ رَبِّهِ».** چون «امن» متعددی به خود آمده، باید متضمن معنای علم یا ایمان باشد: اگر بعض از شما طرف دیگر را، امین دانست یا به امانت داد، پس آن که موردمان و حسن ظن واقع شده، باید آن امانت را به وقت و به طور کامل ادا کند، تا هم رایطه و تعاون پایدار گردد و هر حقی به صاحبیش برسد، و هم بدینی و بداندیشی گسترش نیابد، چه آن امانت گروگان، و بستانکار امین باشد، یا امانت دین و بدهکار امین باشد. اگر حسن ظن و امانت داری و امانت پردازی این گونه پایه گرفت و تکامل یافت، می‌توانند از حدود و احکام ثبت و کتابت و شهادت برتر آیند و آزاد گردند و پیوسته از انحراف و خیانت مصون و در حصن تقوا باشند: «وَلَيَتَقَرَّ اللَّهُ رَبَّهِ».

**۱۴. «وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ أَثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ».** «وَ مَنْ يَكْتُمْهَا»، چون کبرای کلی برای صغیرای مقدّر است، ضمیر «فَإِنَّهُ» راجع به «من»، و «قلبه»، بدل بعض یا اشتمال ضمیر است: شهادت را کتمان نکنید و هر که شهادت را کتمان کند، قلبش گناهکار است؛ قلب وی را گناه فراگرفته است، چون هر عضوی مسئول کار خود است «إِنَّ السَّمَعَ وَالبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا»<sup>۱</sup> و کتمان حق و شهادت، کار قلب است که گناهش از هر گناهی خطرناک‌تر است. چه بسیاری از گناهان است که به انگیزه شهوت و یا خشم و یا خوبی سر می‌زند و اراده و جوارح را محکوم خود می‌گرداند و به خدمت می‌گیرد

۱. «بی‌گمان گوش و چشم و دل همه آن‌ها از آن [کار] مسئولیت دارند و پرسش می‌شوند»، الاسراء (۱۷)، ۳۶.

که قلب از آن برکنار و یا با آن معارض است. اگر اثر گناه به وجودان و ضمیر (قلب) رسید و یا از قلب ناشی گردید، همه قوا و جوارح را به گناه می‌کشد و خطیرتر است، چنان که ثبات و شعاع ایمان قلبی [نیز] بیشتر است: «أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ»<sup>۱</sup>; «وَلَتَایدُ خُلُقَ الْإِيمَانِ فِي قُلُوبِكُمْ»<sup>۲</sup>. منشأها و چگونگی تأثیر و آثار و اندیشه اعمال را همان خدامی داند و بس: «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ».

این چهارده حکم منصوص، راجع به ثبت و استناد معاملات در این دو آیه آمده است و از آن‌ها احکام فرعی بسیاری استنباط می‌گردد. آیا این احکام واجب است یا مندوب؟ فقهاء در این باره اختلاف نظر دارند. آن گروه که مندوب می‌دانند، از مفهوم آخرین شرط «فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا» و اینکه از آغاز نزول این آیات تاکنون در هر دین و وام و تعهدی، کتابت و اشهاد سیره متعارف نبوده، دلیل می‌آورند. و آن‌ها که واجب دانسته‌اند، به ظاهر این اوامر استدلال کرده و گویند: مفهوم شرط «فَإِنْ أَمِنَ...»، اگر حجت باشد، در این مورد استثناست، نه در همه موارد، و دریافت نشدن سیره متعارف از مسلمانان نخستین، دلیل بر نبودن آن نیست و شاید چون داد و ستد در آن زمان‌ها این گونه رایج نبوده، کتابت و اشهادشان به ما نرسیده است.

چون ظاهر این اوامر ارشادی است نه مولوی، موردي برای این بحث و اختلاف نمی‌ماند. ارشاد [در این آیه] به این است که مسلمانان با ایمان و بصیرت، در هر موردي که لزوم و ضرورت این احکام را تشخیص دهند، آن‌ها را اجرا کنند و چون امانت و امنیت در میان خود یافتند، دیگر ثبت و اشهاد لازم نیست و باید ادای امانت کنند. «ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَ أَدَنَى لَاَثَرَ تَابُوا»، دلیل همین ارشاد است.

۱. آنان کسانی هستند که ایمان را در دل‌های شان نوشته، المجادلة (۵۸)، ۲۲.

۲. «وَ هُنُوزُ ایمان در دل‌های شما وارد نشده است»، الحجرات (۴۹)، ۱۴.



«اللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدِّلُوا مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبُكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَعْذِبُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». تقدم «الله»، اختصاص را می‌رساند. «ما»، اشاره ابهام‌انگیز به پدیده‌ها و قوا و استعدادهایی است که در درون آسمان‌ها و زمین تکوین می‌یابد، و تکرار «ما» در «ما فی السَّمَاوَاتِ، ما فِي الْأَرْضِ، ما فِي أَنفُسِكُمْ»، تکامل و جدایی آن را می‌نمایاند: هرچه در آسمان‌هاست، به صورت کامل در زمین و کامل‌تر از آن در نفوس شماست. «اللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ...»، چون علت و مقدمه‌ای برای عطف «وَإِنْ تُبَدِّلُوا مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ...» است: همین که آنچه در آسمان‌ها و زمین است، فقط از آن خدا می‌باشد، اگر آنچه را در نفوس شماست آشکار کنید یا آن را پنهان دارید، خداوند به سبب آن به حساب شما می‌رسد. «ما فِي أَنفُسِكُمْ»، باید ملکات و خوی‌هایی باشد که محصول اعمال است و در نفوس ثبات یافته و منشأ اراده و اختیار می‌گردد و به صورت اعمال و گفتار، آشکارا می‌شود. و یا مانع و مضاد درونی و یا ببرونی آن‌ها را نهان می‌دارد. این‌هاست که مورد تکلیف و محاسبه و مؤاخذه واقع می‌شود، نه اندیشه‌ها و وسوسه‌ها و خاطرات گذرایی که بدون اراده و اختیار است. پس آنچه در نفوس ثبات یافته و محصول اندیشه و اعمال اختیاری و منشأ آن و قابل تغییر است، چه ابدا شود یا اخفا، به حساب درمی‌آید، مانند خوی‌های حسد و کبر و امساك و دیگر عقده‌ها و عادات نیک و بدی که می‌توان آن‌ها را دگرگون کرد و یا از بروزشان بازداشت. این‌ها به هر صورت و چگونگی و تأثیر و ابدا و یا اخفا که باشند، حساب جمع و تفریق و فعل و انفعال‌های آن را همان خدا می‌داند و بررسی می‌کند و بر طبق مشیت حکیمانه‌اش آنچه شرخیز و عذاب‌آور است، می‌أمرزد و یا به خاطر آن عذاب می‌کند. چون او بر هر چیزی توانا است: «فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَعْذِبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

این آیه مبین مالکیت و تصرف به حق خدایی است که این احکام را به مشیت حکیمانه اش تشریع کرده و تعلیل نهی «وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ»، و «فَإِنَّهُ أَثِمٌ قَلْبُهُ» و تفصیل «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» است.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»